

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

پیشرو شماره ۳۴

۱۱/۰۱/۰۶

دهه گذشته، مرحله گذار

دهه آینده، مرحله استقرار

ستراتژی هائی که کشورهای بزرگ سرمایه داری جهت استقرار نیرو و یا به خاطر هر سودی در جهان طرح می کنند، عموماً دارای مراحل خاصی اند که اکثر برای هر مرحله، ده سال یا یک دهه را در نظر می گیرند. بعد از ختم هر مرحله، مرحله بعدی آغاز و پیاده می گردد. کنفرانس لیسبون نیز بر انجام مرحله اول تهاجم نیروهای امریکائی و متحدان غربی آن در افغانستان مهر پایان گذاشت و برای ده سال دیگر راهکار جدیدی را جهت استقرار درازمدت وضع نمود. به این خاطر نشست لیسبون برای افغانها بسیار با اهمیت بود و ضروری است توده های افغانستان بدانند که چرا اوباما تأکید بر «خروج» نیروهای امریکائی در ۲۰۱۱ از افغانستان دارد. آیا این «اعلان» و «تأکید» او واقعی است؟ اصلاً خروج نیروهای امریکائی از افغانستان چه معنی دارد؟ «پیشرو» درین جا کوشش می کند تا جواب درخور برای این همه پرسش ها ارائه دارد.

این که یازده سپتامبر توسط القاعده سازماندهی شد یا در پس پشت آن دست قدرتمند سازمان سیا و سازمان های دیگر استخباراتی خود امریکا قرار داشت تا حال با پرسش ها و بحث های بسیاری روبرو بوده و پاسخ قاطع خود را نیافته است، اما بسیاری از تحلیلگرانی که وابستگی به غرب ندارند و یا در چشمک زنی با غربی ها قرار نگرفته اند، این حادثه را زیر سر سازمان سیا امریکا دانسته، دلایل بسیاری برای اثبات این ادعا گفته اند که تکرار همه از حوصله این نوشته بیرون است، اما یک جمله ابومحمدالیبی نعمان بن عثمان که در نامه سرگشاده ای، اسامه بن لادن را مورد عتاب و خطاب قرار داده و درین روزها از طریق رسانه های همگانی پخش می شود، ذکر آن درین مورد لازمی است:

«شما حقایق بسیاری را در استدلال من دیدید که القاعده و حرکات خشونت بارش یک ناکامی مطلق بود، با آنهم شما گفتید یک عملیات دیگر روی دست است و توانائی متوقف کردن آن را ندارید. شما در صبح ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حوادث غیر قابل توقف را...»، این «عملیات دیگر» که اشاره ای مستقیم الیبی به یازده سپتامبر است، چگونه بود که متوقف کردن آن از توانائی اسامه خارج بود؟ پس این توقف را کی و یا چه تشکیلاتی کرده می توانست؟ سازماندهی القاعده در سال های دهه هشتاد میلادی در پشاور چگونه صورت گرفت؟ وقتی عبدالله عزام سرکش فلسطینی در تهکال منفجر شد (اکثر صاحب نظران آن زمان، آی اس آی را سازمانده این قتل می دانستند) و به دنبال او اسامه سالها در پشاور فعال بود، القاعده را تشکیل داد و در داخل پشاور و کنار مرز افغانستان و پاکستان غندهای زیادی را ایجاد و موفق به کنترل یک صد هزار عرب جنگجو، میان

سالهای ۸۲ تا ۹۲ میلادی در پاکستان و افغانستان شد و سی آی ای و آی اس آی که در آن زمان به هر کاری نظارت و مداخله داشتند، به این همه فعالیت ها چون ناظر بی طرف نگریستند؛ اسامه در جنگ علیه شوروی ها به «قهرمانی» رسید و یکبار بعد از فروپاشی اتحاد شوروی القاعده تروریست شد و غیره، پرسش های بسیاری را برانگیخت که تا حال لاجواب مانده اند.

اما ایالات متحده آمریکا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۲ میلادی، یکبار غافلگیر شد. این فروپاشی آن قدر به سرعت انجام گرفت که حتی گورباچف مجری این فروپاشی هم مات و متحیر ماند و نمی دانست که چگونه آن را توجیه نماید و برای خودش که در میدان مانده بود، جانی دست و پا کند. اما سیاست دانان و استراتژیست های امریکائی که مدتی قبل به ضعف ها و مریضی های مزمن اقتصادی اتحاد شوروی پی برده بودند، این بار عوض اینکه خود را بیشتر در افغانستان به عنوان ابرار ضربه بر اتحاد شوروی مصروف نمایند، در خود شوروی و این که چگونه یلتسن را بر اریکه قدرت سوار کنند و بعد از فروپاشی، چگونه برای «مراسم دفن» او آمادگی بگیرند و چگونه «فاتحه» اش را بخوانند، منهمک شدند. این بدان معنا نیست که عده ای در افغانستان به فرق فرق خود می زنند که امریکا بعد از سقوط دولت نجیب افغانستان را «فراموش» کرد. امریکائی ها «به حق» مدتی برگ ها را سر جایشان مانده و به اصل گنده چسبیدند. افغانستان در جریان فروپاشی اتحاد شوروی برای امریکائی ها واقعاً برگی به حساب نمی آمد، به این خاطر شاریدن کنده شوروی برای شان در اولویت قرار گرفت و بدان مصروف شدند.

امریکائی ها بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که موازی با آن پیمان ورشو هم پاشید و اکثر کشورهای اروپای شرقی نه تنها شامل پیمان ناتو شدند، که با این پیمان تسلطش را بر اروپا نگهداشت و شرق اروپا را نیز در سیطره خود در آورد. اما تسلط آن بر آسیا از جدی ترین و عاجل ترین برنامه هائی بود که باید هر چه زودتر به اجرا در می آمد، چون قاره طلائنی آسیا بیشترین مواد خام از هر جنس، مخصوصاً نفت و گاز را در سینه داشت، گسترده ترین بازارهای جهان را در خود داشت که محل کلانی برای سرمایه گذاری کمپنی های کالائی امریکا و متحدان آن به حساب می آمد و بیشترین نیروی کار جهان در آسیا زندگی می کردند. در این قاره رقبای فردای امریکا چون روسیه، چین و هند قرار داشتند و کشورهای دارای تسلیحات اتمی (روسیه، چین، هند، پاکستان، اسرائیل و بالاخره کوریای شمالی و ایران) در این قاره سنگر گرفتند که تضادها و هماهنگی های قدرت های بزرگ جهان را در این قاره گره می زد. لذا برای اینکه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، امریکائی ها یکه تاز و بی رقیب بمانند و حرف آخر را در اقتصاد و سیاست جهان بزنند، باید حضور قوی و نیرومندی در این قاره می داشتند.

برای امریکا مهمترین نقطه در آسیا، شرق میانه بود تا جائیکه جیمی کارتر زمانی پیشینی نموده بود که وقوع جنگ سوم جهانی فقط بر شرق میانه ممکن است، زیرا امریکا در این منطقه با هر وسیله ای باید از منافعش دفاع کند که اشاره مستقیمی به استعمال سلاح ذروی داشت. امریکا که اسرائیل را به عنوان نیرومندترین متحد خود در شرق میانه کاشته و سبز کرده، هرگز به این معنی نیست که او بیشتر از این خواهان انحصارش بر این منطقه زرخیز نباشد. به این صورت تجاوز عراق بر کویت که اگر با تشویق عمال پشت پرده امریکا در ۱۹۹۲ همراه نبوده باشد، موهبتی برای آن کشور بود که با عملیات طوفان صحرا از «حقوق» و «حاکمیت ملی» کویتی ها دفاع نمود و زمینه استقرار ۴۰ هزار نیروی نظامی اش را در ظهران عربستان سعودی (بزرگترین تولیدکننده نفت جهان) و ۳۰ هزار دیگر را بر مرزهای کویت با عراق مساعد ساخت. این مصروفیت های امریکا و اردوی امریکا هرگز ناسنجیده و تحمیل شده نبود و چون برخی از نویسندگان «دانشمندان» ما حوادث و تسلسل تاریخی را یا نمی توانند ببینند، یا از پیوند زدن آنها معذور اند و یا ریگی در کفش دارند، لذا به فوریت آنان را عصبیت فرا می گیرد و فریاد می زنند که «چرا امریکا در آن سال ها ما را فراموش کرد» در حالیکه با کمی تعمق پی خواهند برد که امریکا هرگز آنان را فراموش نکرد. امریکا که در آن زمان چنین مصروفیت های عاجل و بالفعلی داشت، در استراتژی هایش کار افغانستان را سنجیده و به ترتیب و ردیف در ویترنین مصنوعی گذاشته بود تا به موقع بدان عمل کند.

امریکا بالاخره در اکتوبر ۲۰۰۱ با تمسک القاعده، اسامه و یازده سپتامبر تهاجم بر افغانستان را آغاز کرد و آرام آرام قوایش را به ۱۱ هزار نفر رساند که حال از مرز ۱۲۰ هزار گذشته است. امریکا وقتی به افغانستان آمد که از ۱۹۵۷ (تدویر لویه جرگه در زمان صدارت داوودخان و سر آغاز خرید تسلیحات از شوروی) به بعد کاملاً به دُم اتحاد شوروی چسبیده و امریکا با تشکیل مثلث دفاع پاکستان، ایران و ترکیه در مقابله با نفوذ شوروی ها به جنوب، افغانستان را کاملاً در سایه و حتی مشت اتحاد شوروی قرار داده بود. با سقوط امارت طالبی، در افغانستان نه دولتی وجود داشت و نه طیف های گسترده از «یارانی» که بر آنان سرمایه گذاری می کرد لذا مجبور بود که برای رسیدن به هدف اصلی (استقرار سه یا پنج پایگاه دائمی در افغانستان) ده سال اول را به عنوان دوران گذار تعیین نماید. درین دهسال باید در افغانستان جنگ می بود، در این جنگ باید برای ناتوئی که بعد از ختم جنگ بالکان بیکار مانده بود وظیفه تعیین می شد، افغانستان محلی برای آزمایش تسلیحات برخی از کشورهای مهاجم قرار می گرفت تا بازارهای فروش تسلیحات خود را رونق می دادند، پول های کلانی به مصرف می رسید، روحیه اقتصاد بازار نزد مردم افغانستان القاء می گشت، نقش بخش خصوصی و انجوها بالا می گرفت، مدیران جدید با افکار بازار و دموکراسی لیبرال جذب و پرورش می یافتند، جنگسالاران کنترل و در نهادهای قانونی جابه جا و «قانونی» می شدند، کار رسانه ها بالا می گرفت، اردو و پولیس جدید با فکر جدید سازماندهی می گشتند و بالاخره تعداد نیروهای شان به حد امروز می رسید.

این دهسال در اکتوبر ۲۰۱۱ ختم می شود و در جولای ۲۰۱۱ مرحله دوم یا دهه دوم این ستراتیژی آغاز می گردد. این آغاز با تسلیمی امنیت به نیروهای افغان و استقرار دولت جدیدی به جای کرسی به قوام خواهد رسید (تعویض قدرت شاید قبل از این کار صورت گیرد)، اما تا ۲۰۱۴ باز هم نیروهای امریکائی در کنار نیروهای افغان شان در ختم غایله جنگ خواهند کوشید. درین ده سال نیروهای امریکائی با پایگاه های تعیین شده در خاک افغانستان و با تضمین ها و شرایط خاصی مستقر خواهند گشت و صلاحیت امنیت کشور و اداره دولت به مدیران جدیدی که سیاست و اقتصاد را فقط از عینک دوستان امریکائی خود ببینند، سپرده خواهد شد (کاری که تا حال مقداری پیش رفته و برای این کار تعداد زیادی از داکتران اقتصاد و سیاست پرورش یافته، سر زبانها شده و در بعضی از بحث های تلویزیونی به میدان آورده می شوند و تلاش برای پرورش بیشتر آنان در پوهنتون های امریکا و انگلیس جریان دارد)، کادرهای نظامی بیشتری پرورش خواهند یافت که هیچ حرکت نظامی را بدون اجازه و مشوره این «دوستان» و «مهمانان» به سر نخواهند رساند. رهبران دیگر طالبان، آرام آرام چون ملا متوکل، ملا مجاهد، ملا سلام، ملا راکتی، ملا رحمانی و دیگران مدنی، قانونمدار و پلورالیست خواهند شد و در قدرت سهیم خواهند گشت، اسامه و الظواهری بار و بنه به سوی یمن و شاخ افریقا خواهند کشاند (اقدامی که از یک سال پیش آغاز شده و چون یمن در کنار بحیره سرخ، باب المندب و کانال سویز و مخصوصاً در کنار عربستان سعودی برای امریکا بسیار مهم است، امکان دارد که نیروهای امریکائی برای زدن القاعده در این کشور پایگاه ایده آل خود را بسازد)، نا آرامی تا حدی که لازم بود بر آسیای میانه، روسیه و سینکیانگ سایه خواهد انداخت و در صورت لزوم خط دیورند نیز به مُهر گذاشته خواهد شد و هرچه رابطه هند با ایالات متحده نزدیک شود به همان پیمانها نا آرامی در کشمیر با حمایت امریکا از دولت هند فروکش خواهد کرد.

به این صورت اگر دهسال گذشته مرحله گذار و یا دهه گذار بود، ده سال آینده مرحله و یا دهه استقرار خواهد بود که روی چگونگی این مرحله در لیسبون تصمیم گرفته شد. اینکه کشورهای هماهنگ و متحد امریکا تا دهسال دیگر چقدر با امریکا «یارانه» خواهند کرد و اینجا باقی خواهند ماند، در آینده معلوم می شود و مربوط به این است که به چه پیمانها با منافعی که در افغانستان و در جوار افغانستان وجود دارد، شریک خواهند گشت. در داخل خود افغانستان نیز از چندی به این سو حرف های تریلون دالری زده می شود و از هر حرف سرمایه گذاری بوی لیتیم، آهن و تریاک به مشام می رسد. به این خاطر این سهمیه بندی ها نیز در آینده به بود و یا نبود این متحدان در افغانستان رابطه خواهد گرفت.

اما آنچه مسلم است این که امریکا بعد از ۲۰۱۴ تمام نیروهای خود را از افغانستان خارج نمی سازد. امریکا بخشی از نیروهای خود را از افغانستان خارج خواهد کرد، اما بخشی (حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار) از آن را برای همیشه در افغانستان (در همان سه و یا پنج پایگاه) حفظ خواهد کرد. تجربه خروج نیروهای امریکائی از عراق که مثل افغانستان در اشغال امریکا در آمده، نشان می دهد که امریکا از ۱۷۳ هزار نیروئی که در عراق جایجا کرده بود، بعد از نواختن این همه دهل و سُرناي خروج از عراق، فقط ۱۲۳ هزار از نیروهایش را بیرون کشید و اینک ۵۰ هزار نیروی دیگر امریکا همچنان در خاک عراق برای استقرار دائمی جا به جا مانده است. تنها سفارت امریکا در عراق گنجایش جابجائی ده تا پانزده هزار نیرو را دارد، کاری که قرار است در افغانستان نیز انجام بگیرد و اینک برای اولین مرحله گسترش سفارت امریکا در کابل پنج و نیم صد میلیون دالر اختصاص یافته است. برخی ها فکر می کنند که روزی امریکا مکرووریان دوم را هم خواهد خرید، بگذریم از اینکه سال گذشته ساختمان وزارت صحیه را خریداری نمود و به زودی در مقابل سفارت امریکا در کابل، هتل پنج ستاره ماریوت به مصرف یک میلیارد دالر آباد خواهد شد و این بنای عظیم سفارت، بخشی از نیروهای امریکائی را به طور مصون در خود جا خواهد داد. تبلیغ خروج نیروهای امریکائی از افغانستان مانند خروج نیروهای امریکائی از ۷۳۸ پایگاه دیگر آن در جهان، به افسانه ای مبدل خواهد گشت و این «مهمانان» تا سال های نامعلومی در پایگاه های شان در افغانستان باقی خواهند ماند و با ختم این ده سال برای ده سال بعدی نقشه خواهند ریخت.